

خواب ارغوانی

دفتر شعر خواب ارغوانی شامل مجموعه‌ای از اشعار علی موسوی گرمارودی است. این مجموعه شامل گزیده‌ای از شعرهای پیش از انقلاب اسلامی است که در گرماگرم مبارزه و زندان - برخی پیش از زندان، برخی در زندان و برخی در دوران شکل‌گیری انقلاب اسلامی - سروده شده‌اند؛ همچنین اشعاری مربوط به شهدای انقلاب، شهیدان دوران شکل‌گیری انقلاب اسلامی، شهدای بعد از انقلاب، شهدای دفاع مقدس، شهدای محراب و... بخش مهمی از اشعار، مربوط به خود جنگ و دفاع مقدس در دوران جنگ هشت‌ساله است. خود گرمارودی، با تعبیری به‌حق، همه این اشعار را مرتبط با «دفاع مقدس» می‌داند. این مجموعه شامل اشعاری است در قالب‌های کهن - غزل، مثنوی، قطعه، چکامه - نیمایی و شعر آزاد/ سپید.

نمونه‌ای از اشعار این مجموعه

«بهار خون» مثنوی‌ای است که در بهار سال ۱۳۵۱ سروده شده است. موسوی گرمارودی در حاشیه این مثنوی اشاره کرده است که این شعر را به رهنمونی مرحوم رجایی سروده و به همراه وی به قزوین رفته و در مراسم ختمی که پنهانی برای یکی از شهیدان مبارز، در خانه‌ای برگزار شده بود، قرائت کرده است. زبان موسوی گرمارودی در این مثنوی، به پیروی از زبان حماسه‌سرای بزرگ ایران، حکیم فردوسی، کاملاً متناسب با فضا و حال و هوا و مضمون شعر، روایتگر حماسه‌های خونین است.

بهار خون

متاب ای بلند اختر، ای آفتاب
می‌فروز ای چشمه ماهتاب

فرو ریز، ای برشده آسمان
ممان باژگون بر بلند جهان



* خواب ارغوانی

* علی موسوی گرمارودی

* چاپ اول، انتشارات سوره مهر، تهران: ۱۳۸۹

خمیدت قد ای گوژپشت از شکیب
ز ماندن بگو تا چه داری نصیب؟

بسوزان و خاکستر و خاک کن
جهان را ز نامردمی پاک کن

زمین، از چه ماندی چنین رام، دیر
دهان باز کن، طعمه خود، بگیر

نبینی که آن شوم شوریده هُش
همان ناهشیوار آزاده گش

زمان، ای شتابنده بی قرار
بمان دیگر از پویش بادوار

بزد خنجر کینه‌ورزی ز پشت؟
چه بسیار آزادگان را که کشت؟

بهارا، سیه‌پوش و غمگن نشین
میارای بیهوده، چهر زمین

جوانان رزمنده سرخ‌روی
همه میهنی‌مرد و آزاده‌خوی

مرویان دگر سبزه بر طرف جوی
به ژاله، مشوی از گل و لاله، روی

ز بیداد او، خفته اینک به خاک
تن و سینه و سر، همه چاک‌چاک

میفشان سر گیسوی بیدُن
و گر می‌کنی، سوگوارانه کن

بدو گفت باید، که ای خویش‌بین
جهان‌خواره بی‌خداوند و دین

میرای بالای سرو سهی
مبادت دگر هیچ خرمگهی

اگر تا کنون بود پرهیختن
کنون با تو باید درآویختن

تو، ای تفته‌دل، ای دماوندکوه
چه مانی چنین، با دروغین شکوه؟

بکن هرچه خواهی و زین بیشتر
بسوزان ز آزادمردان جگر

خروشان شو، ای خفته سیم‌سر
برآر آنچه داری درون جگر

اگر از تو در دل به جز داغ نیست
و گر مانده یک گل درین باغ نیست

نیاید مگر هیچت از هیچ درد
که ماندی چنین دیر، آرام و سرد؟

رسد روز خون تو را ریختن
رسد روز بر دارت آویختن

اگر سنگ این میهنی، سالیان
چنین مانده اندر فلاخن ممان

دریغ تو ای خاک ایران زمین
کزین اهرمن مانده‌ای این چنین

چه جای شکیب است و صبر و درنگ؟
ببار ای جگر تفته، باران سنگ

چنانیم اندر تو، کاندر قفس
خود آن اهرمن مانده آزاد و بس

بجنیان سر و دست، ای پیل تن
فرو بار بر خانه اهرمن

کسی را نه یارای دم برزدن
نیارد کسی هیچ گفتن سخن

ازین بیشه مرگ، شیران شیر
به ناگه برآیند، سهم و دلیر

دریغا، کز آن شوم شوریده‌سر
فرو مُرد هُرای شیران نر

چنین باد تا روزگاران دور
که از نامتان زاید امید و شور

دل و سینه از سوکتان سوخت سخت
که رفتید و ماندیم تاریک بخت (بهار ۱۳۵۱)

و از اشعار سپید مجموعه خواب ارغوانی:

حجله خون

حنابسته دستان را بگو
ای عروسان امشب!
که گل‌گیستان را به ستاره آذین کرده‌اید
و در هودجی از کهکشسان، به سوی‌خانه
می‌روید
چشمانتان یاس کبود را در چشمه به رقص
واداشته است
و سینه‌هاتان
چون طبل‌های کوچک
مجموعه همه صداهای خاموش است
عروس هماره مرا به یاد آورید
که جاودانه در حجله خون خفته است
و هر پگاه
شفق گیسوانش را بر شانه آفتاب می‌افکند
و رگبار،
ترانه همیشه اوست
که شهادت را
«مبارک‌باد» می‌گوید (۵۷/۴/۱۱)